

## آزادگان نیکویی را با خرد خود می‌سنجند

انسان تنها با خودخواهی و زشتخویی سرشته نشده است. بیشترین کسان هر زشتی را که با آن خوی گرفته‌اند، آن را، زیبا می‌پندارند. افزون بر این، انبوهی از مردم، که به عقیده‌ای ایمان آورده‌اند، پدیده‌های هستی را، با انگیزه‌های سرشت انسان، نمی‌سنجند. آنها نیازی هم به سنجیدن زیبایی و زشتی یا راستی و کژی ندارند، زیرا هر پدیده‌ای یا کرداری، که با ایمان آنها همساز باشد، با آن پدیده خو می‌گیرند.

بیش هر مردمی در کردار و رفتار همان مردم بروز می‌کند. مردمان با ایمان، زشتی را، در کردار خود نمی‌شناسند، آنها عقیده‌ی خود را راست و درست می‌پندارند و کردار خود را در تنگنای آن عقیده مرزبندی می‌کنند. آنها نمی‌توانند عقیده‌ی خود را ارزیابی کنند، زیرا خرد آنها در تاریکخانه‌ی ایمان گرفتار است، پس آنها میزانی برای سنجیدن عقیده‌ی خود ندارند.

برای روشن شدن گفتار، اندکی به آشفتگی در بینش انبوهی از ایرانیان می‌نگریم. بیشترین ایرانیان به سخن از جانستانی و جان آزاری بیزارند. از این بیزاری می‌توان برداشت کرد: که مردمان ایران، جان را ارجمند می‌دارند و دستکم از کشتن انسان پرهیز می‌کنند.

ایرانیان در رفتار و به کردار نشان می‌دهند: افزون بر این که آنها از آزدن جان بیزار نیستند، آنها برای شادمانی خون جانداران را می‌یزند. ایرانیان با ایمان، در راه کعبه، گناهان خود را، با ریختن خون گوسپندان، پاک می‌کنند. آنها پیش پای عروس و برای عزیزانشان، با چنان سروری، گوسپند را گردن می‌زنند که خون آن بیچاره به پای باشندگان جشن پاشیده می‌شود. سپس آنها بدون آرم، پاره‌های جگر این جاندار را کباب و با اشتهای فراوان، نوش جان می‌کنند.

افزون بر جانوردوستی، که مسلمانان از این نمونه بسیار دارند، آنها دیه، یعنی پول خون، می‌پردازند که جان‌کندن یک انسان را تماشا کنند. در جایی دیگر، آنها پول خون پدرشان یا فرزندشان را می‌گیرند که از کشتن یک کس چشم ببوشند.

روشن است، که در فرهنگ ایران، آدم، آزاد زاییده شده است، او از آن کسی نیست که در بازار نرخی داشته باشد. ولی ایرانیان مسلمان شده، خون جانداران را، بر پایه‌ی شرع مقدس اسلام، نرخ بندی کرده‌اند. آنها برای خشنودی-ی الله خون می‌ریزند یا جان انسان را، به نرخ خون، می‌خرند تا به خشم الله گرفتار نشوند.

در قانون اساسی-ی حکومت اسلامی، انسان هم مانند گوسپند یا شتر بخشی از دارایی کسانش بشمار می‌آید. از این روی عرب‌ها از داشتن شتر یا بز، بسیار سرافراز بوده‌اند، این است که شریعتمداران انسان و پاره‌های پیکر او را هم با شماری از شتر یا بز ارزیابی می‌کنند.

بدیهی است، در راه الله، ریختن خون زنان و کودکان هم، برای اجرای عدالت الهی، بسیار شادی بخش است. با این تفاوت که کشتن زن ارزانتر از کشتن مرد است. کشتن فرزند، به دست پدر، جرم شناخته نمی‌شود. آزاداندیشان از این همه مهری، که والیان اسلام به آدمکشی می‌ورزند، در شگفت مانده‌اند.

افزون بر این که شریعتمداران، با شور و سرور، از راه‌های گوناگون و با ابزارهای گوناگونی، جان زنان را هم می‌گیرند، کشتن زن یا دختر یا خواهر را به خویشان آنها واگذار کرده‌اند، تا اگر خویشان از بدگمانی خشمگین شدند، بتوانند، با ریختن خون این بستگان، آرامش خود را بازیابند.

در دوران پیش از اسلام، که بینش مردمان هنوز به شریعت آلوده نشده بود، برخی از جنگجویان حتی ستمکاران از کشتن زنان و کودکان پرهیز می‌کرده‌اند. از آنجا که شریعتمداران از کشتار زنان به ویژه کشتن دختران زیبا، در زیر شکنجه، بسیار سرمست می‌شوند، آنها به زنان هم حق قصاص شدن داده‌اند، تا مومنین گول شیطان را نخورند و از کشتن زنان رویگردان نباشند.

سخن از بینش اسلامزدگان ایران بود، که آنها بدون آن که جانستانی را کرداری زشت بدانند، تنها از کشتن مسلمانان، آن هم، در زمان و مکان ویژه‌ای اندوهگین می‌شوند. بیشترین این مردم به شریعت اسلام ایمان دارند، کشتار و غارت نامسلمانان، بخشی از ایمان آنهاست.

از این روی مسلمانان تنها از کشتار همکیشان خود آزرده می‌شوند، اگرچه حکم جهاد، برای کشتن دگراندیشان، وظیفه‌ی شرعی-ی هر مسلمانی است. برخی از این مسلمانان، با سرافرازی فریاد می‌زنند که آنها مردمی هستند

شهیدپرور. یعنی آنها، با بی مهری و دلسختی، فرزندان خود را، مانند گوسپندان، برای کشتن و کشته شدن پرورش می دهند.

برخی از اسلامزدگان ایرانی که از شیوه-های جانستانی، در حکومت اسلامی، اندکی آزرده و اندوهگین هستند، آرزوی رسیدن هنگامی را دارند که آنها بتوانند شماری از آخوندهای مسلمان را، به سزای کژروی از احکام اسلام، سر ببرند.

به راستی من هم که ایرانی هستم، اگر در خویشتن بنگرم، دوست دارم که سر به تن هیچ آخوندی و اسلامفروشی نباشد، ولی این پندار در آرمان من نمی گنجد.

من براین اندیشه-ام: زهری، که از شریعت اسلام در بینش ایرانیان وارد شده است، تنها با شناخت آنها از گوهر فرهنگ خودشان زدوده خواهند شد. یکی از ارزش-های این فرهنگ گزند ناپذیر بودن جان انسان است. مردمی را که با مهر زاییده و با مهر پرورده باشند، آنها از آزدن جان پرهیز می کنند.

مردمی که نیم میلیون آخوند را گردن بزنند، اجتماع آنها پس از کشتار، با یک میلیون جلادمیخته و با چندین میلیون کینه توز روبرو خواهند شد.

شریعت اسلام در بینش ایرانیان رخنه کرده و مهربانی را به خشم، بخشندگی را به آزمندی، خردمندی را به ایمان، جویندگی را به عقیده، آزادگی را به بردگی، توانمندی را به گدامنشی، سازندگی به دستبرد برگردانده است. از این آلودگی است که شریعتمداران می توانند، از یک اسلامزدگان، جلا و ایران ستیز بسازند.

برای نمونه یک سخن هم از خاله شیرین نوبل نشان بشنوید :

<< روند پیگیری پرونده زهرا بهرامی "غیرطبیعی" بود.

معمولاً طبق "روال عادی" محاکم وقتی حکم اعدام صادر می شود تابخواهد اجرا شود حداقل دو یا سه سال طول دارد و هیچ وقت دیده نشده که پرونده ای به این سرعت "به اجرای احکام" برود و متهم را اعدام بکنند.>>

از همین سخنان پیداست که این زن کشتار آزادیخواهان را در "روندی طبیعی" می پذیرد. بهرامدخت را، که از حقوق بشر پشتیبانی کرده است، در روز خونآشامان حسینی دستگیر کرده-اند، از دیدگاه این وکیل شریعت پناه، بایستی او را با روندی بکشند که در طبیعت اسلام نگاشته شده است.

از دیدگاه خاله عبادی؛ برای کشتار "روال عادی" وجود دارد، جانستانی و کشتار دگراندیشان بخشی از "روند طبیعی" است. می بینیم نه تنها او حقوق بشر\* را در مکتب زینب آموخته است، خاله شیرین معیار عدالت را هم از پیشوای شیعیان، که او زنان را ناقصالعقل می داند، برداشت کرده است.

\* (در احکام شریعت، مسلمان باید مطیع اوامر الله باشد، مخلوق هیچ حقی بر خالق خود ندارد. الله کافران را هم برای کشتار و شکنجه دادن خلق کرده است)

شگفتی نیست که بسیاری از روشنفکران سخنان این اسلامزده را با شادی بازگو می کنند. کسانی که آدمکشی را بخشی از حقوق خود می دانند و از نادانی می پندارند، که احکام قصاص "هیچ تضادی با حقوق بشر ندارند"، آنها هم کورند و هم کورند، پس به یک عصاکش نیاز دارند که آنها را در "صراط المستقیم" به دنبال بکشد.

شگفتی در این است که برخی، از هموندان انجمن مدافعان حقوق بشر، هم، به همراه خاله شیرین، برای جانستانی "روال عادی" و "روند طبیعی" درخواست دارند.

با این که در فرهنگ ایران، آزدن جان، زشت ترین کردار شمرده می شود، چنان که فردوسی می گویند:

"میاژ موری که دانه کش است">> که جان دارد و جان شیرین خوش است".

ولی مسلمانان نمی توانند پی آیند شوم این ستمکاری، یعنی "آزدن جان" را ارزیابی کنند. زیرا آنها به شریعت ایمان آورده-اند تا بتوانند بدون اندیشه از احکام آن پیروی کنند. پیروان از بی دانشی به عقیده-ای، که درون مایه-ی آن را نمی شناسند، ایمان می آورند.

برآیند خرد ورزی، در راه جویندگی، دانش و دانستن است، خردمند می آرماید تا بداند. برای مسلمان، عقیده را آزمودن نشان شک ورزی است. از این روی، شک ورزی در اسلام گناهی نابخشودنی است. زیرا شک ورزی سراغز جویندگی و سرانجام آن بینایی و دانایی است. در اسلام انسان بینا و دانا را جاهل یا مرتد می خوانند.

نمونه‌ی ایمان در مسلمانان برای اجرای عدالت:

دو تا از عبادالله، یک دختر بچه را، روی بر زمین می خوابانند و دست و پای او را سخت می گیرند، عبدالله سوم، به حکم شرع، به تازیانه پوست از پشت این کودک می کند. این مومنین، دختر بچه‌ای را حد می زنند، که او با مردی نامحرم گفتگو کرده است، آنها آزدن کسانی را، که فراتر از شرع اسلام گام نهاده‌اند، عبادت و عدالت الله می دانند.

مسلمانان دگراندیشان را با دلگرمی آزار می دهند. جان آزاری بخشی از عبادت‌های دلچسب مسلمانان است، آنها در هنگام آزدن انسان از شادمانی تکبر می گویند و نمی خواهند از این مستی چشم بپوشند.

مهربانی و انساندوستی-ی مسلمانان ایران تنها در تازیانه زدن پدیدار نمی شوند، افزون بر آن، آنها با شور و شتاب آدمهای بسیاری را به دار می آویزند، تیرباران یا سنگسار می کنند. آنها پس از گرفتن جان دگراندیشان، الله را حمد می کنند و با اشتهای باز خورش‌های نذری می خورند.

اسلامفروشان که اندکی از نکوهش نامسلمانان، از این همه مهربانی، دل‌تنگ می شوند، به خودفریبی و مردمفریبی می پردازند که این گونه آدمکشی اسلامی نیست، زیرا در اسلام تنها کافرکشی ستوده شده، همانگونه که علی ابن ابوطالب، با اخلاص عمل، کافران را می کشته است. ولی او هیچگاه کسانی را، که ذکات می پرداختند و جهاد می‌کردند، نمی‌کشته است.

با این وجود، پرسشی، برای این نازک دلان خودفریب، در پیش است: اگر فقیه عالیقدر اندازه‌ی علی هم فهم و هوش ندارد، پس چرا شما اسلامزدگان، ولایت فقیه نادان را پذیرفته‌اید و به کردار بر نابخردی-ی خود پافشاری دارید؟

چرا اسلامفروشان می کوشند که سنگسار را در اسلام پنهان دارند، ولی به زشت بودن و به ننگین بودن این کردار اشاره نمی کنند؟

چرا اسلامفروشان، تنها به پنهان ساختن زشتی-ها در شریعت، نیاز دارند نه به زدودن آن زشتی-ها از شریعت؟ زیرا اگر اسلامفروشان، به راستی، ماهیت زشتی را نکوهش کنند، باید سنجش زشتی را به خرد انسان بسپارند. اگر مردم با خرد خود زشتی را در حکم سنگسار بشناسند، آنها به زشتی-های احکام شریعت هم پی خواهند برد. پس چنین کسانی، خریدار اسلام پسمانده-ی آنها نخواهند بود.

اسلامفروشان همیشه اسلام را، برای سنجش پدیده-ها، معیار می گذارند، این است: آنچه را که مردم خواهان باشند، آن را با دروغ روی پوسته-ی اسلام می نگارند و از آنچه که مردم بیزار باشند، آن را در هسته-ی اسلام پنهان می دارند. آنها، از این شعبده بازی، می توانند اسلام پوسیده-ی خود را تازه به تازه به مردم بفروشند و به کردار احکام اسلام را، با همان درون مایه-ی انسان ستیزی، بر مردم فرود آورند.

اگر مردمفریبی در کار نباشد، زمانی که قاضی شرع، حکم سنگسار را صادر می کند، او از کجا می تواند بداند که این همه عبادالله آمادگی دارند تا با زشت‌ترین شیوه، آشکارا و بدون شرمندگی، جان انسانی را بگیرند.

اسلامفروشان می دانند: این مومنین و مومنات، ۱۴۰۰ سال است، که در راه کعبه، به شیطان سنگ می زنند. آنها از ایمان به نادان بودن خود یکبار هم از خودشان نپرسیده‌اند:

اگر میلیاردها سنگی، که مسلمانان به سوی شیطان پرتاب کرده‌اند، تا کنون به او برخورد نکرده است، پس چرا ما باز هم سنگ می زنیم؟

اگر هم از هر هزار سنگ یکی به او برخورد کرده باشد، پس شیطان تاکنون مرده است و دیگر چه نیازی به سنگ زدن است؟

چرا عربها که این همه پول، برای جنگ ابزارهای مدرن، می پردازند، از سرورشان انگلستان خواهش نمی کنند که او با چند جنگنده یکباره و برای همیشه جایگاه شیطان را بمباران کند؟

از آن گذشته الله، که این همه بلاهای آسمانی برای کشتار آدمها می فرستد، چرا او یک سنگی هم بر سر این شیطان نمی زند که، یک مشت ایرانی-ی ذلیل شده، شرمنده-ی جهانیان نباشند.

به راستی که مسلمانان از زشتکاری-های خود شرمنده نمی شوند، نگاه کنیم به "قوانین مجازات اسلامی"، در دورانی که جهانیان به داشتن "منشور جهانی حقوق بشر" سرفراز هستند.

ماده ۲۰۱ - حد سرقت به شرح زیر است:

الف - در مرتبه اول، قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن بطوریکه انگشت شست و کف دست او باقی بماند.

ب - در مرتبه دوم، قطع پای چپ سارق از پایین برآمدگی به نحوی که نصف قدم و مقداری از محل مسح او باقی بماند.

(گردآورنده: ناصر رسانی نیا عضو هیئت علمی دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری، سال ۱۳۷۴)

اگر مسلمانان این گونه جان آزاری را پذیرفته-اند، پس آنها پسمانده، سختدل و ستمکار هستند.

اگر آنها این انسان ستمی را نمی پذیرند، پس چگونه آنها مسلمان هستند؟

از این گونه پرسش-ها، همیشه به این پاسخ می رسیم: مسلمانان، پیروان شریعت اسلام هستند نه پژوهشگران آن. پژوهشگران افزون بر خرد به بیدار، گستاخی، جویندگی، آزمون و چشم و گوش هم نیاز دارند. ولی مسلمانان با پیروی از احکام شریعت از همه-ی این ویژگی-ها بی نیاز هستند.

مردو آناهید

[MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: